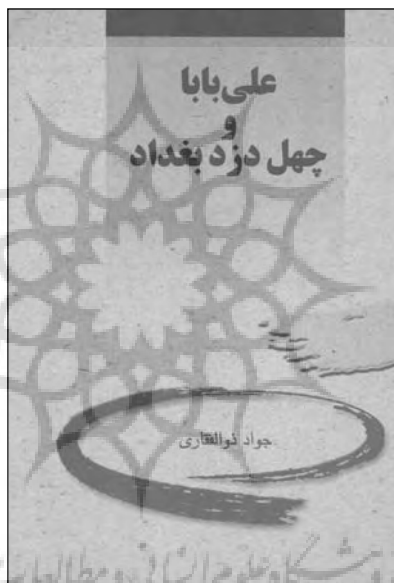


قصه دیروز نمایش امروز

O بنفشه توانایی



- O عنوان کتاب: علی بابا و چهل دزد بغداد
- O نویسنده: جواد ذوالفقاری
- O ناشر: انتشارات نمایش
- O نوبت چاپ: ۱۳۸۱
- O شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- O تعداد صفحات: ۵۵ صفحه
- O بها: ۵۰۰ تومان

درآوردن انتخاب کرده، بسیار مناسب این ظرف (درام) بوده است.

نکته مثبت دیگر این نمایش نامه، طنز زبانی شیرین آن است که گاهی از فرهنگ و ضرب‌المثل‌های عامه گرفته شده:

«علی بابا: همه جواهرات روی زمین مال خلیفه.

مادر: آخر نه، اون خلیفه است و ما بند لیفه. اون قدرته و من و توچی؟!» (صفحه ۸)

«سردسته: چقذه چقذه راحت، چقذه چقذه آسون؟ عین هلو، رفت تو گلو.

دزدان: هلوهلو، برو تو گلو و هلوهلو برو

در هر حال، متن نمایش نامه علی بابا و چهل دزد بغداد، از اصل قصه کوتاه‌تر شده و بنا بر ضروریات ساختمان درام، جوانبی نیز به آن افزوده شده است. اگر بخواهیم از کشمکش که نخستین‌ترین عنصر درام است (به خصوص درام کودکان) سخن بگوییم، می‌توان گفت به مدد اصل قصه، این عنصر در جای جای نمایش نامه حضور دارد. پس از مقدمه که برای آشنایی و اطلاع‌رسانی است، از همان ابتدا که علی بابا به غار پر از طلا و جواهر دزدان پی می‌برد، حادثه پشت حادثه رخ می‌دهد که این حوادث زنجیره‌ای، همه در راستای اصل داستان، کشمکش می‌آفرینند. بنابراین، کشمکش‌های پشت‌سرهم، تعلیق و هیجان را که از اصلی‌ترین عناصر درام کودکان است، در مخاطب خود ایجاد می‌کنند. همه این نکات، نشان می‌دهد قصه‌ای که نویسنده برای به نمایش‌نامه

علی بابا و چهل دزد بغداد، از آن دسته داستان‌هایی است که احتمالاً همه بزرگ‌ترها دست‌کم یکی از قصه‌هایشان را در کودکی‌شان شنیده و با آن به خوابی خوش فرورفته‌اند.

کار روی چنین داستان‌های شناخته شده و آشنایی، به مراتب سخت‌تر از کار روی قصه‌های جدید و ناآشناست. البته، کار دوباره روی داستان‌هایی که شاید بتوانیم آن‌ها را داستان‌های فرهنگ عامه و فولکلور بنامیم، واقعاً دلیل موجهی ندارد؛ چرا که این گونه داستان‌ها، به مراتب بهتر و محکم‌تر از آن چه که ما تعریف خواهیم کرد، بازگو شده است.

از سویی، به نمایش‌نامه درآوردن علی بابا و چهل دزد بغداد، دلیل آشکار و ضروری خود را دارد: نمایش‌نامه کودکان! شاید بتوان گفت که نمایش کودک، از همه سو مورد ظلم قرار گرفته است.

اگر بخواهیم از کشمکش که نخستین ترین عنصر درام است
(به خصوص درام کودکان) سخن بگوییم، می توان گفت به مدد اصل قصه،
این عنصر در جای جای نمایش نامه حضور دارد

نکته مثبت دیگر این نمایش نامه، طنز زبانی شیرین آن است
که گاهی از فرهنگ و ضرب المثل های عامه
گرفته شده

ما رسیده است و باز نویسی و بازگویی آن در زمان
معاصر، باید با توجه به شرایط روز صورت گیرد.
شاید عباراتی چون «خونه مرد می خواد، سرپرست
می خواد» یا «سه تا زن که بی مرد نمی شه»، در
زمان خودشان جملاتی بدیهی و حکمی چون
«آفتاب آمد دلیل آفتاب» بوده باشد.

اما امروزه این عبارات برای بچه هایی که در
خانواده هایی غیر سنتی زندگی می کنند، کمی
نامأنوس و ناآشناست.

همان طور که جمله کلیشه ای و سنتی
فرهنگ ما «قسمت این چنین است»، در این
نمایش به زیر سؤال رفته است:

«مادر: قسمت ننه، قسمت. یکی باید مثل من
پوست و استخوان باشد، یکی هم مثل زن عموت
طبق طبق گوشت... صبر کن، دندون به جیگر
بگیر.

علی بابا: همیشه فقط همین را می گی «صبر
کن دندون به جیگر بگیر»... بازم فردا، بازم فردا
بازم همین آش و همین کاسه، من که دیگه خسته
شدم.»

(صفحات ۸ و ۹)

در این نمایش نامه، مفاهیم و باورهای دیگری
نیز هست که کاش معاصرتر می شد.

اما نکته آزار دهنده نمایش نامه،
موضع گیری های نه چندان مشخص
شخصیت های نمایش نامه است.

مثلاً وقتی علی بابا جواهرات را به مادر نشان
می دهد، مادر نگران از این که نکند آن ها را دزدیده
باشد، از علی بابا می خواهد که ماجرا را برایش
تعریف کند و هنگامی که علی بابا کل ماجرا را
می گوید، عمل او از دید مادرش، دزدی به حساب
نمی آید.

در حالی که علی بابا جواهرات را یواشکی و
بدون اجازه با خود آورده است و حتی برای آینده، به
کمک مادرش نقشه می چیند!

این بلاتکلیفی، در جاهای دیگر نمایش نامه
نیز دیده می شود. مثلاً نخستین باری که سردسته
دزددها، در غار را با وارد مخصوص باز می کند، همه
دزدان را از کنار خود می تاراند. در حالی که بار دوم
که «سلیم» را به دو نیم می کنند، دزدان نیز در
خواندنن ورد، سردسته را همراهی می کنند.

به نظر می آید که توجه بیشتر به این
رخدادهای کوچک، می توانست ساختمان
نمایش نامه را اندکی محکم تر کند.

و نکته آخر این که، همان طور که اشاره شد،
علی بابا و چهل دزد بغداد، از زمان های خیلی دور به

تو گلو.
(صفحه ۱۰)

«زن سلیم: آی ننه، آی ننه... کجایی ببینی
سلیمت دو تیکه شده.»
و گاهی این طنز، بازی با کلمات از راه تکرار
است:

«هاجر: چی شده؟ بدم؟ حیوونی جلو در
منتظره

سلیم: نه، نده.

هاجر: ندَم؟

سلیم: نه، بده.

هاجر: بدم؟»

(صفحه ۱۹)

«سردسته: قشنگه! قشنگه! آقا سلمان
قشنگه؟

دزدان: آقا سلمانه قشنگه!

سردسته: آقا سلمان مشنگه؟

دزدان: آقا سلمانه مشنگه.

سردسته: آقا سلمان ملنگه؟

دزدان: آقا سلمانه ملنگه.»

(صفحه ۲۷)